

جلسه 21

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صلی الله تعالی علی سیدنا و نبینا
ابی القاسم محمد و علی آلّه الطیبین الطاهرین المعصومین لاسیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداء و عجل الله تعالی
فرجه الشریف و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین.

در جلسه قبل در تاریخ استناد علماء به احادیث برای اثبات حجیت استصحاب؛ کلام شیخ اعظم قدس سره را نقل
کردیم که فرموده «أول من تمسک» والد شیخ بهائی است. البته احتمال هم دارد ابن ادریس هم رضوان الله علیه استناد
کرده باشد به دلیل این که جمله ای به کار برده که این جمله در روایات هست و حدس زده می شود که از آن جا باشد. ولی
بعد عرض کردیم که اما در عین حال ولو ابن ادریس هم باشد ما می بینیم که فقهای بعد، اصولیون بعد اصلاً توجهی
نکردند و آن ها استناد به روایات نمودند. و گفتیم کتاب ها را شمردیم مثلاً علامه در کتاب های اصولی اش همین جور
است یا اعرجی در کتاب های اصولش همین جور است و، و، ...

دیروز بعد از بحث یکی از فضلایی که از طریق مجازی بحث ها را دنبال می کنند تشریف آوردند و گفتند نه، علامه در
نهایة الوصول شان استناد کردند به این روایات و بنابراین «أول من تمسک» نمی شود والد شیخ بهائی، چون این ها متأخر
هستند، این ها مال زمان صفویه هستند. علامه پس تمسک فرموده و این حرفی که شما می زنید که غیر از این دو نفر
کسی ندیدیم و این ها نکردند درست نیست. خب عبارتی هم آوردند آدرس دادند، ما خیلی تعجب کردیم که بالاخره
پس در نهایة الوصول این چنینی است و اگر غفلتی کانه شده از علماء که گفتند اول آن است و ما هم که مراجعه کرده
بودیم به نهایة الوصول، حالا دیدیم نه، استدلال نکردند. خب گفتیم، چیزش را دادند، امروز نگاه کردم دیدم که خب بحث
استصحاب در جلد چهارم نهایة الوصول مطرح شده، آن جا را هم که باز دو مرتبه امروز نگاه کردیم هیچ استدلالی به
اخبار نشده در آن جا. آدرسی که دادند جلد اول است. آدرسی که دادند این جا جلد 1 صفحه 39 و جلد 1 صفحه 46.
این بخش مقدمه آیت الله سبحانی است برای جلد اول، در جلد اول مقدمه ای دارند آیت الله سبحانی مفصل است. یک
گزارشی از علم اصول ایشان در این مقدمه بیان کردند و خب تقسیماتی دارند تا عبارت ایشان را می خوانم. تقسیماتی
دارند همین صفحه 39 که آدرس دادند این است:

می‌فرمایند: «و أمّا حکم الشاک فهذا هو بیت القصید فی المقام. أقول: الشکّ علی أقسام أربعة»: اصلاً این عبارات به علامه هم نمی‌خورد. عبارات مال علامه «الف. الشکّ فی شیء له حالة سابقة اذا شکنا فی بقاء حکم أو بقاء موضوع کنا جازمین به سابقاً، و إنّما نشک فی بقاءه، فهنا يؤخذ بالحالة السابقة و یسمی باصطلاح الأصولیین بالاستصحاب عملاً بالسنة؛ لا تنقض الیقین بالشک». این عبارت مال آیت الله سبحانی است و ایشان این جور فرموده که تا می‌رسد صفحه 51 بیشتر، خیلی مفصل است و مقدمه مفصلی است تا...، باز هم همین جور؛ خیلی طولانی است این مقدمه‌ای که ایشان دارند. خب پس آن مطلبی که... بله؛ تا صفحه 60 این مقدمه طول می‌کشد که آخرش هم جعفر السبحانی، قم المشرفه، مؤسسه الامام صادق، 7 ربيع الثاني 1425.

بنابراین باید وقتی ما به کتاب‌ها مراجعه می‌کنیم مخصوصاً اگر جلد اول باشد؛ توی نرم‌افزار که نگاه می‌کنیم به مجرد این‌که آدرس داده جلد اول یک مطلبی هست نمی‌توانیم به آن کتاب نسبت بدهیم؛ به مؤلف آن کتاب، باید ببینیم توی مقدمه، محقق این‌هایی که مقدم می‌نویسند شاید توی کلمات آن‌ها باشد. در جلد اول معمولاً این‌چنینی است دیگه. بلکه حتی جلدهای بعدی هم گاهی با یک کتابی، یک رساله، یک چیز دیگری چاپ می‌شود. مثلاً حاشیه مرحوم ایروانی آخرش یک رساله‌ای است راجع به اعراض عن الملک؛ حالا کسی آن‌جا ببیند بگوید که مثلاً ایروانی در حاشیه مکاسب این جوری گفته، این یک دقتی می‌خواهد در این موارد، توی نرم‌افزارها که آدم مراجعه می‌کند خب صفحه می‌آید و شماره صفحه است. دیگه حالا قبل و بعد و این‌ها را دیگه نمی‌دانیم این‌ها این‌جا این جور عبارتی است. خیال می‌کند مال این کتاب است. خب این یک نکته‌ای بود که تشکر البته می‌کنم من از آن بزرگواری که معلوم می‌شود مطالب را دنبال می‌کنند و اهمیت می‌دهند. حالا دیده ایشان به ذهن شریفش آمده بود که علامه قائل است، این مطلب را می‌فرماید، ایشان هم به روایات استناد فرموده؛ از آن مدرسه‌شان بلند شده بود آمده این‌جا برای بیان این مطلب، این مورد تقدیر هست و شکرالله سعیه.

بحث در سند روایت صحیح زراره اولی بود که تعبیر شده بود، تعبیر فرموده بودند در مصباح الاصول مثل بزرگان دیگر به صحیح زراره. عرض کردیم علی مبانی محقق خوئی قدس سره باید گفت این روایت ضعیفه هست سنداً و اشتباه در توصیف به صحیح برای اتکاء به نقل صاحب وسائل کأنه پیش آمده، چون نقل صاحب وسائل این است که محمد بن

الحسن یعنی شیخ طوسی باسناده الی حسین بن سعید، خب آقایان گفتند إسناده شیخ به حسین بن سعید که تمام است، بقیه من فی السند هم تمام هستند پس صحیح می شود دیگه، مثل بقیه روایاتی که می گوید باسناده عن کی، باسناده عن کی، وقتی می بینیم إسناده صحیح است، من وقع فی السند هم صحیح است خب صحیح می شود دیگه، یعنی عدل امامیه.

و لکن گفتیم این روایت تنها ناقل شیخ طوسی است. کافی نیست، استبصار نیست، کتب دیگر نیست، این روایت فقط و فقط ناقل شیخ طوسی است آن هم فقط در تهذیب دون الاستبصار. و در تهذیب اوائل کتاب الطهاره تهذیب است. مثلاً حدیث یازدهم است که این بزرگوار در تهذیب تا در معظم کتاب الطهاره به تعبیر خودش در مشیخه بناءشان بر این بوده که تمام من وقع فی السند از خودش تا امام را ذکر کند. آن جا روایت را این جوری نقل...، اول در حدیث هشت، روایت را این جوری نقل می کند. «أخبرنی الشیخ المفید عن احمد بن محمد بن حسن بن ولید عن کی، عن کی، عن حسین بن حسن بن أبان عن حسین بن سعید تا...، بعد هی، بعد روایت بعد را هی می گوید و بهذا الإسناده، و بهذا الإسناده عن الحسین بن سعید، بهذا الإسناده عن حسین بن سعید تا می رسد به روایت یازدهم که روایت ما هست. آن هم می گوید بهذا الإسناده؛ یعنی همان که در حدیث هشت گفتیم عن الحسین بن سعید. پس شیخ در تهذیب به این سند، این روایت را دارد نقل می فرماید. به این سند که نقل می فرماید پس در سند چه کسی قرار گرفته؟ این آقازاده، به قول مرحوم شیخنا الاستاد در درس می گفت آقازاده، این آقازاده که پسر محمد بن حسن بن ولید که از اعظام علماء هست و مرحوم صدوق از تلامذه او است و این قدر به او عقیده دارد که یتبعه در تصحیح و چی. خب پسر ایشان احمد بن محمد بن حسن بن ولید که ایشان راوی اول است و شیخ مرحوم شیخ مفید قدس سره است. و محقق خوئی می فرمایند به هیچ وجه وثاقت این آقا علی رغم این که آقازاده هم هست ثابت نیست. می فرمایند: «فتحصّل أنه لم تثبت وثاقه الرجل بوجه، و کیف کان، فلا ینقضی تعجبی من عدم تعرض الشیخ لحاله فی رجاله»، شیخ طوسی هم اصلاً در رجالش ایشان را متعرض نشده، پس این سند به خاطر این که راوی اش، بعضی از رواتش جناب احمد بن محمد بن حسن بن ولید هست و هیچ راهی هم برای توثیقش نیست به نظر محقق خوئی بنابراین می شود ضعیف دیگه، و دیگر نمی شود به آن گفت صحیح، این اشکال و عویصه ای که در مقام هست. برای تخلص از این مناقشه وجوهی ممکن است گفته بشود.

وجه اول: این است که خب اثبات کنیم وثاقت ایشان را و این مطلبی که آقای خوئی دارند که «لم تثبت وثاقه الرجل بوجه»، این را نپذیریم و اثبات کنیم وثاقت این بزرگوار را و این بحث بحث مهمی است یعنی چون ایشان احمد در خیلی از روایات واقع شده و اگر ایشان وثاقتش ثابت بشود خب یک مشکله‌ی بزرگی در خیلی جاها حل می‌شود. برای اثبات وثاقت ایشان حالا من عین عبارت معجم را می‌خوانم چون وجوه وثاقت تقریباً این جا آمده غیر از یکی‌اش که بعد اضافه می‌کنیم.

ایشان فرموده: «أحمد بن محمد بن الحسن بن الوليد من مشايخ الشيخ المفيد قدس سره و قد صحح العلامة كثيراً من الروایات التي هو في طريقها»، علامه بسیاری از روایاتی که ایشان در طریقتش واقع شده آن روایت را فرموده صحیح است؛ سندش صحیح است. حالا هم در کتب فقهیه هم در آخر رجالش، رجال علامه؛ آن خلاصه الاقوال در آخرش اسناد به اشخاص مختلف را ذکر می‌کند و این که این سند ضعیف است یا صحیح است؛ آن جا بیان کرده «و قد صحح العلامة كثيراً من الروایات التي هو في طريقها و كذلك الشيخ حسن صاحب المعالم، فيما حكي عنه»، و این مال شیخ حسن صاحب معالم هم خیلی مهم است. چرا؟ چون ایشان و صدیق عالمش صاحب مدارک که با همین‌ها رفیق بودند و با هم درس شروع کردند خواندند و آمدند پهلوی مقدس اردبیلی؛ داستانش معروف است. این دو بزرگوار قائل هستند به این که وثاقت و عدالت روات باید با دو شاهد عادل ثابت بشود. اگر شیخ تنها بگوید ثقة فایده ندارد. نجاشی تنها بگوید ثقة فایده ندارد. بینه باید قائم بشود. ایشان با این که نظر شریفش این است که بینه باید قائم بشود در عین حال...؛ و ما در کتب رجال هم نداریم که اصلاً ایشان؛ مطرح نشده در کتب رجال، حتی شیخ طوسی را ایشان گفت تعجب می‌کنم. شیخ طوسی را در رجال این شخص معروف را نامش را نبرده و ترجمه‌اش را ذکر نکرده. حالا در فهرست ذکر نکرده وجه دارد. چون فهرست مال کسانی است که تألیف دارند، ایشان تألیف ندارد فلذا اسم...، اما در رجال چرا ذکر نکردند؟ «بل وثقه الشهيد الثاني في الدراية»،

س: استاد ببخشید؛ عبارت آن بزرگوار؟؟

ج: عبارت؛ معجم رجال الحديث آقای خوئی را داریم ...

«بل وثقه الشهيد الثاني في الدراية و الشيخ البهائي في حاشية حبل المتين». پس این‌ها هم موثق هستند. «و قال الميرزا في الوسيط: و لم أر إلى الآن و لم أسمع من أحد يتأمل في توثيقه». خب این‌ها وجوه توثیق شد که پس از مشایخ شیخ مفید است، علامه تصحیح کرده، شهید ثانی در درایه توثیق کرده، شیخ بهائی توثیق کرده و میرزا هم که گفته (میرزای استرآبادی ظاهراً در رجال کبیر) من کسی را ندیدم که تأمل داشته باشد لم اسمع و لم أر کسی را که تأمل در توثیق این بزرگوار داشته باشد. یعنی تسالم دارند کآنه در توثیقش، علمایی که ما درک کردیم. خب البته این‌ها مال اواخر هستند دیگه حالا، اواخر که می‌گوییم یعنی مثلاً قرن نهم، دهم. این‌ها «إلا أنه مع ذلك لا يمكننا الحكم بوثاقته. أما تصحيح العلامة، أو غيره للطريق، فهو اجتهاد منه، و لعله من جهة أصالة العدالة، كما استظهرنا البناء عليها من العلامة مما ذكره في ترجمة أحمد بن إسماعيل بن سمكة»، ایشان نظر شریف‌شان آقای خوئی این است که علامه قائل به اصالة العدالة بوده، یعنی اگر یک کسی مسلمان است «و لم يُر منه ذنب» می‌گوییم عادل است. و این مطلب را ایشان از عبارتی در احوالات همین اسماعیل، احمد بن اسماعیل استفاده کردند که آن‌جا گفته بود ما چیزی که از او ندیدیم پس ثقه است و عادل است. یا از این جهت است، از این راه است یا از جهت اصالة العدالة این‌ها آمدند گفتند. «أو من جهة كونه من مشايخ المفيد»، و این‌ها هم شیخ الاجازه بودن را اماره وثاقت می‌دانند و ما قبول نداریم. «أو من جهة كونه من مشايخ المفيد» و شاهد این‌که این احتمال درست است که شاید این بزرگان که آمدند، علامه گفته، تصحیح کرده، صاحب معالم تصحیح کرده ممکن است بر اثر این باشد که ایشان از مشایخ اجازه هست از باب شیخوخت اجازه گفته باشند فرمایش فاضل مجلسی است در وجیزه، چون مجلسی دوم؛ ایشان در رجال کتابی دارند به نام وجیزه که واقعاً هم وجیزه است، خیلی کوچک است. فرموده: «يُعدّ حديثه صحيحاً لكونه من مشايخ الإجازة»، پس علامه هم لعل به همین وجه گفته، صاحب معالم هم لعل به همین وجه گفته، «لكننا قد ذكرنا في المدخل» مدخل معجم الرجال «أن الشيخوخة للإجازة لا يلزمها الوثاقة، و لا الحُسن». خب پس بنابراین آن تصحیح علامه و غیر علامه رفت کنار. این هم که از مشایخ اجازه باشد این هم رفت کنار، ما هم قبول داریم ایشان از مشایخ اجازه هست، شیخ الاجازه هست

س: کبری است ولی ...

ج: ولی این کبری درست نیست. پس تا حالا دو وجه باطل شد. «و أما توثيق الشهيد الثاني، و الشيخ البهائي، فهو أيضا مبني على الاجتهاد و الحدس»، چرا؟ «إذ لا يحتمل أن يكون مثل هذا التوثيق منتها إلى الحس و السماع من الثقات»، احتمال نمی‌دهیم که با این فاصله، با این...، حالا گفتند علتش را. بله، ما اگر ده واسطه هم بخورد ولی این ثقه از او، از او به دستش رسیده باشد این می‌شود حسی، احتمال متوفر هم داشته باشد محتمل الحس و الحدس می‌شود قبول داریم؛ اما احتمال حتی نمی‌دهیم که با این که توی کتب رجال فلان اصلاً راجع به این آقا حرفی زده نشده؛ مجلسی معنعناً تا کسانی که درک کردند احمد را همین طور سینه به سینه به او رسیده باشد. یا شهید ثانی همین جور یا شیخ بهائی همین جور. «كما هو الحال في توثيق غيرهما من المتأخرين لمن يكون الفصل بينه و بينهم مئات من السنين»، متأخرین غیر حالا این‌ها هم بیایند کسی را توثیق کنند، کسانی را توثیق کنند که بین این متأخرین و آن‌ها صدها سال فاصله است. خب چه جور...، بعد این را توی آن مدخل توضیح دادند گفتند چون قطع شده و حال ما و حال این آقایان فرقی نمی‌کند؛ کتب رجالیه‌ای که دست آن‌ها بوده همین‌ها است که دست ما هست.

س: پس صرف فاصله زمانی دلیل‌شان اثبات شده زمانی است که، ضمیمه؟؟ این قرینه‌ای که فرمودید؟؟

ج: آره، آره، بله، و الا فاصله زمانی اگر جوری باشد که فاصله هست ولی هی معنعناً اشکالی ندارد. «و لا سيما أنه لا يوجد لأحمد هذا ذكر في كتب الرجال»، اصلاً مغفول بوده، مهمل است، توی کتاب رجال ذکر از آن نیست که ما احتمال بدهیم خب اگر ذکر از آن خب حالا باز می‌گفتیم که لعل سینه به سینه حالا بوده «حتى أن العلامة قدس سره أيضا أغفل ذكره». در کتاب خلاصه الرجالش، نام ایشان را هم نیاورده اصلاً «و من هنا قال الفاضل التفریسی» نقد الرجال مال فاضل تفریسی است. قال، ایشان این جوری فرموده: «قال الشهيد الثاني في درايته: إنه من الثقات، و لا أعرف مأخذه». فاضل تفریسی فرموده او توثیق کرده ولی من نمی‌دانم مأخذ و منبع این توثیق کجا است؟ توی کتب رجال که نیست، جایی که نیست از کجا در آورده؟ فتحصل: أنه لم تثبت وثاقة الرجل بوجه، و كيف كان، فلا يقضى تعجبي من عدم تعرض الشيخ لحاله في رجاله، مع أنه من المعاريف، و كثير الرواية یا كثير الرواية، و قد وقع في طريقه إلى محمد بن الحسن بن الوليد، و غيره». این عبارت اخیر یک راه جدیدی هم از آن استفاده می‌شود که گفتیم.

پس ایشان می‌فرمایند که «مع أنه من المعاريف، و كثير الرواية»، خودمان هم که می‌دانیم؛ بالوجدان می‌بینیم که در اسناد فراوانی واقع شده. مبنای شیخنا الاستاد آقای تبریزی قدس سره، آقای آمیرزا جواد آقا این است که اگر کسی از معاریف باشد «و لم يُرَ في حقه قدحٌ» این موجب، و این دلیل بر وثاقتش است با دو بیان که قبلاً بارها این را هم گفتیم دیگر.

یک بیانی ایشان دارند در کتاب‌شان أسس القضاء‌شان ظاهراً آن‌جا است که ایشان می‌فرمایند که یک کسی که معروف است، سر زبان‌ها است، همه او را می‌شناسند و در عین حال کسی قدحی راجع به او نمی‌گوید و حال این‌که رجالیون اهتمام داشتند به این‌که اگر رجالی و راوی ضعیف است، قدحی درباره او هست بگویند و این را از مستثنیات غیبت می‌شمردند. ابن داوود در اول رجالش می‌گوید که ولو این عیب است غیبت است ولیکن این‌جا به‌خاطر تحفظ بر دین ما این کار را کردیم که یک آدمی که خودش حجت نیست بر این جهت است.

خب ایشان فرموده کسی که در بین جماعتی که آن‌ها اهتمام دارند به این‌که با چشم تیز دارند نگاه می‌کنند اگر خطایی دارد، اگر فلان است بگویند و هیچ‌کس حرف نزده این حُسن ظاهر دارد، این همین حُسن ظاهر است و مشمول روایت عبدالله بن ابی یعفور می‌شود که فرمود اگر کسی در بین محله‌ای زندگی می‌کند و کسی از او بدی نمی‌گوید فلان «فقد ثبتت عدالته و حرمت غيبته و فلان» که علماء می‌گویند حُسن ظاهر این اماره‌ی بر عدالت است، شارع این را اماره بر عدالت قرار داده. همین، توی یک محله‌ای دارد زندگی می‌کند می‌رویم از اهل آن محله می‌پرسیم می‌گویند نه ما بدی از او ندیدیم، نماز می‌آید بدی هم از او ندیدیم، این «ثبتت عدالته». این همین حُسن ظاهر است که آدم یک جایی زندگی می‌کند مردم می‌گویند... این آقا هم توی حوزه‌های علمیه هست بین روات است، محدثین است، آن هم معروف، یک‌وقت کسی مطرح نیست در یک گوشه‌ای هست بله آن نه حُسن ظاهر پیدا نمی‌کند به این‌که، نمی‌بیند او را اصلاً توی انظار نیست، ولی کسی که توی انظار است فلان است همه... این معلوم می‌شود که مشمول آن روایت می‌شود.

این استدلال یک اشکالی دارد و آن این است که بعضی من وَقَعَ در سند همان روایت عبدالله بن ابی یعفور، آن هم توثیق ندارد در کتب رجال؛ ولی من المعاريف است. آن‌وقت او را بخواهیم از این راه درست کنیم که خود ایشان هم آن را از همین راه، این می‌شود دُور....

س:؟؟؟ از همین می‌خواست بکند ...

ج: آره

س: ???

ج: آره دیگر. چون باید روایت عبدالله بن ابی یغفور ثابت باشد که صدر من المعصوم ...

س: ???

ج: نه نه اوشان هم از همان راه، من دیده بودم که ایشان این را هم از همان راه درست کردند، این را جناب آقای شهید این‌ها عرض کردم که این دور می‌شود این که ایشان فرمودند. ایشان فرمودند ایشان عدول کردند مثلاً توی مجالس استفتاء دیگر این، می‌گفتند نه ما اطمینان پیدا می‌کنیم، کسی که در بین یک جماعتی باشد و قدحی دارد با کسی نمی‌گوید این یوجب اطمینان نفس ما، ما نمی‌خواهیم داخلش کنیم در روایت عبدالله بن ابی یغفور، ما اطمینان پیدا می‌کنیم ...

س: به عدالت واقعی ...

ج: بله؟

س: اطمینان به عدالت واقعی.

ج: بله اطمینان پیدا می‌کند، از باب اطمینان می‌گوییم. مثلاً آقای حائری قدس سره، بله آقای حائری، من خودم نشنیدم این کلام را ولی دوست مان جناب آقای عندلیب حفظه الله نقل می‌کرد از آقای حائری که ایشان فرمود همین که شیخ طوسی می‌گوید ثقة من اطمینان پیدا می‌کنم. شیخ طوسی بگوید ثقة، فلانی ثقة من اطمینان پیدا می‌کنم. آخر یک بحثی هست که قول رجالیون به چه وجه حجت است؟ ایشان گفته بود وجهش این است که من اطمینان پیدا می‌کنم، اطمینان حجت است. خب ...

س: ایراد ندارد حاج آقا ??? کنم؟

ج: به چی؟

س: همین عبارت که می‌فرماید کأنّ ??? کسی که بین مردم است حسن ظاهر دارد، معروف است، قدحی ندارد، حداقل عامل معامله الثقة با آن می‌کنند اگر نگویند ??? واقعیه دارد حداقل عامل معامله الثقة با آن می‌کنند ???

ج: نه یک مواردی ببینید اطمینان پیدا می شود

س: یعنی طریقت قول ثقّه به همان طور که مع الذکر طریقت قول کسی که چنین حُسن ظاهری هم دارد برای وثاقتش کأنّ این یک طریق است بر یک وثاقت ظاهری هست بین عقلاء. این حُسن ظاهر اصلاً اسم حُسن ظاهر که طریقت دارد این خود این عنوان خودش یک عنوان سیره‌ی بین عقلاء کأنّ شاید باشد صرف نظر از این روایت ...

س: وثاقت یک عدالت است، آن عدالت

س: ??? عمل کردن و اعتماد کردن

س: ???

س: ??? الان طرف بخواهند بگویند آقا این ...

س: ??? اطمینان

س: نه نه، آخر اطمینان به چی؟ من نکته‌ام روی این است، اطمینان به چی پیدا می‌کند؟ اطمینان ??? این که حرفش واقعاً مورد اعتماد است یا نه ??? جری عملی بر این است که آمن معامله‌ی ثقّه باشد، دوتا حرف است. یک وقت شما می‌گویید این آدم آدم مورد اعتمادی است، ملکات نفسانی‌اش درست است، تعمد بر کذب ندارد، ضابط و ثقّه است، یک وقت این را می‌گویید، این را ما کشف نمی‌کنیم، اما یک وقت اصلاً بناء عقلاء بر این است که عامل معامله‌ی ثقّه باشد این بعید است

س: ??? شما عدالت را می‌خواهید بفرمایید یا وثاقت را؟

ج: عدالت، عدالت منتها خب ما می‌گوییم که به خدمت شما عرض شود آن را بارها هم ما دیگر اضافه کردیم که عدالتش که ثابت شد بعد به اصالة السلامة ضبط آن هم ثابت می‌شود، چون ما عدالت تنها کفایت نمی‌کند برای مان ...

س: ??? از وثاقت مثلاً می‌خواهد درستش کند، به او اعتماد می‌کند ...

ج: برای همین که حُسن ظاهر دارد؟ اگر اطمینان پیدا نکنند هم می‌کنند این کار را؟

س: آخر اطمینان به واقعیت این ...

ج: بله به واقعیت دیگر، ممکن است خیلی آدم سالوس بازی هست، ظاهر شروع می‌کند ...

س: خیلی مشکل است بیا بگویم به واسطه‌ی این به آن ...

س: آخر بین عقلاء کسی که خیلی در معرض بوده، خیلی می‌توانستند غربالش کنند و با غربالی که کردند چیزی پیدا نکردند این یک نوع ...

ج: نگفتند، ببینید کسی چیزی نمی‌گوید، نگفتند، چیزی نگفتند این مقدار است

س: ???

ج: آن وقت می‌گویند پس حالا نگفتند چیزی درباره‌اش خب چرا این قدر آدم‌ها را گفتند این را نگفتند؟

س: ??? حاج آقا یک جایی یک وقت وجوهی هست برای حالا مثل ???، مثل تقیه وجوهی دیگری که می‌خواستند یک سری مصالح را رعایت کنند کأنّ حُسن ظاهر لا یستکشف، یک جایی هست که این قدر این طرف در معرض هست حُسن ظاهر یستکشف منه، اگر یستکشف من حُسن ظاهر صغری ثابت بشود کبرای ??? و حجیت کسانی که حُسن ظاهر دارند را از این راه اثبات کنیم.

س: ??? مبانی عدالت هم تأثیرگذار است این جا، اگر بگویم «ملکة راسخة فی النفس» این طوری عده‌ای می‌گویند این به صرف این که ملکه راسخ است معلوم نیست که لحاظ بشود ...

ج: نه اماره‌ی بر آن، نه این که مثلاً حالا تا ببینید نه این که یک روز، این مثلاً سالیانی است توی حوزه هست و هیچ کس نمی‌گوید، قدحی راجع به این نمی‌کند این خب ...

س: لعلّ توی خانه با زن و بچه بد رفتار می‌کند؟

ج: نه

س: از کجا می‌گویید نه؟ این ملکة راسخة فی النفس که می‌گویند ...

ج: ببینید همه‌ی چیزهای افراد که برای ما روشن نمی‌شود ولی ...

س: خب همین ...

ج: نه نه ببینید وقتی که توی یک محله هست می‌بینند که چیزهای مختلف پیش می‌آید، مثلاً جنسی می‌خرد هیچ خیانتی نمی‌کند اگر پول هست زود می‌آید می‌دهد مثلاً، یک دعوایی می‌شود حرف زشت نمی‌زند، یک کسی چیز می‌کند

گذشت می‌کند، آن‌جا آن کار، آن‌جا آن کار، آن‌جا آن کار، این‌ها مجموعاً می‌فهمیم که پس یک آدمی است که یا اگر ملکه هست این حالت ملکه را دارد خودش تربیت کرده، تهذیب کرده و این‌ها البته به این‌که سالیانی وقتی با او زندگی کردی ...

س: خب آن امور ظاهری مردم، علماء مخصوصاً مراعات می‌کنند ولو ...

ج: ببینید توی زندگی کم‌کم روشن می‌شود وقتی که. ما خودمان افرادی که ...

س: ???

ج: ببینید نه نگاه کنید شما الان همه‌ی این افرادی را که می‌بینید چه جوری می‌گویید؟

س: ???

ج: نه نه الان ببینید مثلاً ما خیلی‌ها را با عدالت قبول داریم واقعاً عادل‌شان می‌دانیم از علماء، از مراجع، حتی از طلاب

محترم، فضلاء، دوستان‌مان عادل‌شان می‌دانیم. مگر ما توی همه‌ی خفایا و زوایای زندگی افراد هستیم؟

س: ما حُسن ظاهر را می‌گوییم ...

ج: نه نه، حالا شما ممکن است دیرباور باشید یک مقداری، نمی‌دانم حالا مقدار باوری شما را، ولی ...

س: ???

ج: حالا این مراجع بزرگواری که شما تقلید می‌کنید از آن کسی که تقلید می‌کنید، نمی‌دانم تقلید می‌کنید یا نه؟

س: ما به حُسن ظاهر عدالتش را ثابت می‌کنیم، آن‌ها عدالت‌شان به حُسن ظاهر ...

ج: آهان یعنی فقط بگویید حُسن ظاهر دارد؟

س: حالا برخی از مراجع و حالا خیلی از نزدیک ...

ج: از کجا، همان همان که شما می‌گویید از نزدیک. الان شیخ انصاری را از کجا می‌گویید؟

س: حالا ما را مجبور نکنید بگوییم همه به حُسن ظاهر است ولی انصافاً با این ??? که الان فرمودید

ج: عرض کردم این داستان‌ها، گفتم ابوی ما، گفتم من تازه که آمده بودم قم رحمه‌الله علیهم اجمعین این‌هایی که حالا

در این داستان، با حاج آقا مصطفی دوست شده بودیم و این‌ها. آن وقت هنوز معمم نبود دیگر، مثلاً پالتو شلوار

می پوشید. گفت که، آنور ما بود، گفت که من می خواستم از آقای بروجردی تقلید کنم به پدرم گفتم که خب علمیت آقای بروجردی خب به هر حال روشن است و معروف است و خودش و آقا هم درسش می رفته دیگر، امام هم درس آقای بروجردی؛ اما عدالتش را از کجا می گویی؟ امام فرمودند که آقای بروجردی، تقریباً با این عبارت، از آن ساداتی است که خیلی جوش می کند، یک چیز خلاف که می بیند ناملایم که می بیند خیلی جوش می کند، گفت مقتضای جوش کردن چی هست؟ این است یا به طرف بدی بگویی یا یک کار چی بکنی، ولی فرموده بود که هیچ وقت دیده نشده که ایشان علیرغم این حالت شدت غضبی که برایش پیدا می شود و جوش می کند از مرز شرع خارج بشود. اگر توی زندگی ایشان هم این جور بود دیگر، اگر یک وقتی هم یک چیزی پیش می آمده روی اشتباه فوراً عذرخواهی می کرده یا بالاتر از عذرخواهی. باز مرحوم ابوی رحمه الله علیه نقل کردند که آقای بروجردی داشتند می آمدند درس، یک بندهی خدایی طلبه ای خدمت ایشان می رود اظهار حاجت می خواسته بکند چی، آقا می گویند من حالا دارم درس می روم این را بعد از درس مثلاً شما تشریف بیاورید. خب آن طلبه هم جدا می شود از آقا ولی می رود درس و می رود همان جلوها می نشیند همان حلقه ی جلو که آقای خامنه ای هم می گفتند من همیشه زود می رفتم و با بقیه جلو می نشستم برای این که خوب بتوانم، که آن حلقه ی جلو مثلاً آقای صافی، آقای آشیخ لطف الله صافی، آقای آشیخ علی صافی بالاخره این ها آن جا می نشستند. گفتند که آقای بروجردی آمد و شروع به درس فرمودند و یک مقداری که بحث کردند و این ها، این آقا یک اشکالی، همین آقایی که آقا به او گفته بودند بعد از درس بیا. خب یک مطلبی به ذهنش می آید شروع می کند اشکال کردن و حرف زدن. آقای بروجردی می فرمایند مگر نگفتم بعد از درس، سنگین بود گوش شان خیال کردند راجع به آن دارد صحبت، آن حرف چیز را دارد این جا می گوید. آقای صافی حالا نمی دانم کدام صافی ها که آقا فرمودند که گفتند آقا راجع به این مطلبی که فرمودید ایشان دارند صحبت می کنند. خب آقای بروجردی چیز کردند و بعد گفتند که، درس که تمام شد از منبر که آمدند پایین فوراً خم شدند دست این آقا را بوسیدند، گفتند من را ببخشید، زعیم است، آقای بروجردی خیلی عظمت داشت دیگر مرجع، خب دست این را بوسید گفت من را ببخشید که من اشتباه کردم. و داستان های خیلی متعددی است که خیلی ایشان یا یک آقایی را توی درس خلاصه خیلی چیز می شوند و ایشان هم عصبانی می شود و فلان، این آقای آسید مصطفی گفتند که دنبال من فرستادند بعد از یا فردا صبح

ساعت، درشکه بگیر برویم خانه‌ی آقای فلان. آقا هم گفتند که بله من چیز شدم و گفتم بابا این‌ها... گفتند نه. خلاصه صبح زود درشکه گرفتیم رفتیم خانه‌ی آن آقا توی خیابان آذر نمی‌دانم کجا بود، آقا رفتند منزل او که آن آقا گفت آقا ما که افتخار می‌کنیم شما با ما... خیلی مواظب خودش بود آقای بروجردی رحمه‌الله علیه.

س: بله فرمایش شما درست است ولی

ج: ببینید هان پس بنابراین از همین چیزها دیگر آدم می‌فهمد دیگر، همه‌ی زندگی آدم چه می‌داند چه جوری است

س: بله، ولی صرف این‌که در کلمات رجالی نقد نشود به این مرحله از همان‌طور که خودتان لحظاتی پیش اشاره فرمودید به این مرحله از تدقیق نمی‌رسد. بله یک موقعی یک چیزی فرمایش خود حضرتعالی تصریح می‌کند که ما زیر و بم زندگی‌اش را بررسی کرد آن موقع ممکن است عدالت واقعی هم احراز بشود ولی به این مقدار نه.

س: بیان دوم ...

ج: بله بیان دوم که اطمینان دیگر.

پس بنابراین راه دیگر هم این است که ما بگوییم ما اطمینان پیدا می‌کنیم از، پس این راه‌هایی است که برای توثیق جناب احمد گفته شده است.

عرض می‌کنم به این‌که این هم مهم است این شیخوخة الاجازه که گفته شده یکی از راه‌های کشف وثاقت هست که ایشان مطرح فرمودند در همان جلد اول معجم الرجال امارات وثاقت را بررسی کردند که این مقدمه معجم الرجال کتاب خوبی است این مقدمه این محور قرار بگیرد برای بحث‌های رجالی. ششمین اماره شیخوخة الاجازه «فقد اشتهر أن مشايخ الإجازة مستغنون عن التوثيق» این‌ها نیاز به توثیق.... بله آقا؟

س:؟؟؟ وجه دوم ...

ج: حالا این‌ها وجوهی بود که حالا داریم برمی‌گردیم به این‌که ..

«و الجواب عن ذلك: أن مشايخ الإجازة على تقدير تسليم وثافتهم لا يزدون في الجلالة و عظمة الرتبة عن أصحاب الإجماع و أمثالهم» اشکال اولی که ایشان می‌کنند می‌گویند بابا مشایخ اجازه دیگر بالاتر از آن هجده‌تایی که اصحاب اجماع هستند و کشی در رجالش گفته که بالاتر نیستند در عظمت و جلالت و این‌ها. آن‌ها را متعرض شدند وثاقت‌شان

را گفتند رجالیون، آن‌ها مستغنی از توثیق نیستند اما این هرکه مشایخ اجازه هست مستغنی از توثیق شده برای این ذکر نکردند؟ این حرف درست نیست که مستغنی هستند از... این درست نیست. بعد می‌فرمایند که «و الصحيح أن شیخوخة الإجازة لا تكشف عن وثاقه الشيخ كما لا تكشف عن حسنه» وثاقت که هیچی، کشف از حسن هم نمی‌کند چرا؟

س: حسن مرادشان چی هست؟

ج: مدح است ...

س: صرف مدح

ج: آره مدح آره؛ چون آقای خوئی خبر حسن را هم حجت می‌داند.

«بیان ذلک»، ظاهراً ولی این شیخنا الاستاد آقای آیت‌الله وحید ظاهراً حجت نمی‌دانستند ظاهراً آن موقع توی درس و این‌ها، خبر حسن را می‌گویند این مدحی درباره‌اش هست ولی وثاقتش...

«بیان ذلک: أن الراوی قد یروی روایة عن أحدٍ بسماعه الروایة منه» خودش شنیده از او می‌آید نقل می‌کند، این‌که به آن نمی‌گویند شیخ الاجازه، این از مشایخش هست ولی شیخ الاجازه به آن نمی‌گویند «و قد یرویهَا عنه بقراءتها علیه» این هم یک سؤال «و قد یرویهَا عنه لوجودها فی کتابٍ قد أجازہ شیخه أن یروی ذلک الکتاب عنه من دون سماع و لا قراءه» مثل این‌که مثلاً کتاب کافی است مؤلف آن هم محمد بن یعقوب کلینی است، مثلاً ما می‌رویم از آقای نجفی مرعشی می‌گوییم اجازه به ما می‌دهد، حالا ایشان اجازه می‌دهد. در این‌جا من نه از آقای نجفی مرعشی شنیدم این را روایات را و نه قرائت کردم پیش ایشان، سماع و قرائتی در کار نبوده ولی ایشان به من اجازه داده. این اجازه فایده‌اش چی هست؟ فایده‌اش این است که از این به بعد می‌توانم بگویم اخباری، حدثی السید المرعشی عن فلان عن فلان. می‌فرمایند که «فالراوی یروی تلک الروایة عن شیخه» به همین که شیخ اجازه‌اش است «فیقول: حدثنی فلان، فیزکر الروایة» حدثنی فلان آن وقت روایتی که آن تحدیث کرده نقل می‌کند «ففائدة الإجازة هی صحة الحکایة عن الشیخ و صدقها» یعنی صدق حکایت، دروغ نگفته که دارد می‌گوید حدثنی «فلو قلنا» پس این می‌شود شیخ اجازه، آن وقت این آقای که مجاز است از این شیخ اجازه دارد نقل می‌کند. حالا اگر شما این آقای که مجاز است را تقه بدانید، مثل شیخ مفید که الان ما تقه‌اش می‌دانیم، این احمد چی هست؟ شیخ اجازه‌ی شیخ مفید شده، این‌که شیخ الاجازه‌ی شیخ مفید

بوده برای این بوده که شیخ مفید بگوید حدثی، همان طور که یادتان باشید خواندیم آن جا گفت حدثی؛ شیخ مفید در صفحه‌ی هشت بود دیگر. این جا می‌گوید «ما خبرنی به الشیخ ایدّه الله» یعنی شیخ طوسی «اخبارنی به الشیخ ایدّه الله عن أحمد بن محمد» خبرنی گفته، حالا این عبارت مال مفید نگفته حدثی، می‌گوید اخبارنی الشیخ المفید عن أحمد بن فلان، خبر داده از آن. خب این جا پس فایده‌اش این است. حالا اگر ثقه از ثقه ما قائل بشویم چون قبلاً یک بحثی داشتند که اخبار ثقه از ثقه دلالت بر وثاقت می‌کند و هذا می‌فرماید این که بگوییم ثقه از ثقه اگر نقل کرد این دلالت می‌کند بر این که آن منقول منه ثقه هست ایشان می‌گوید این درست نیست «و قد أفرد المحدث النوری فی المقام، فجعل رواية مطلق الثقة عن أحد كاشفاً عن وثاقته و اعتباره» این جا هم خب شما می‌گویید این آقا کیست؟ شیخ اجازه‌ی شیخ مفید است، شیخ مفید که ثقه هست و حالا دیگر دارد از این آقا نقل می‌کند، پس این آقا معلوم می‌شود ثقه است؛ چون ثقه که از غیر ثقه نمی‌آید نقل کند. این هایی که می‌گویند شیخ اجازه مستغنی است از چه باب می‌گویند؟ لابد از این باب می‌خواهند بگویند و الا چیست؟ شیخ اجازه هم که گفتیم فقط هنری که دارد شیخ اجازه شدن این است که این آقا بتواند بگوید حدثی، خبرنی و در این حدثی و خبرنی دروغ نگفته بشود حرفش صادق باشد، این است. فلذاست چون شیخ اجازه بودن فقط اسناد را درست می‌کند، حدثی و خبرنی را درست می‌کند نه چیز آخری را و نقل ثقه از شیخ اجازه موجب این نمی‌شود که او را ثقه بدانیم، اماره‌ای بر وثاقت نیست، چون هرکسی حق دارد از دیگری نقل بکند ولو ثقه نباشد، مجهول الحال باشد پیش او؛ این همه آدم‌های ثقه‌ای که از مجهول الحال می‌کنند از ضعفاء نقل می‌کردند توی رجال هست دیگر. خب و گفتیم هم بارها من این را اضافه کردم، عرض کردم که یکی از دواعی نقل این است که با این گفته‌ها چی درست می‌شود؟ استفاضه و تواتر و این‌ها درست می‌شود، حرف این و حرف آن و حرف آن و این هم یک داعی است که ما این را نقل می‌کنیم آن یکی دیگر هم از یکی دیگر، یکی دیگر از یکی دیگر، یکی دیگر از یکی دیگر این‌ها تعاضد می‌کنند همدیگر را یک مقداری ممکن است اثبات بشود. این فرمایش آقای خوئی است فلذا آقای خوئی شیخ اجازه بودن را می‌گوید دلیل نمی‌شود.

انصاف این است که باید تفصیل دارد و للتفصیل تفصیل که دیگر وقت گذشته ان شاء الله در جلسه‌ی بعد.

پایان